

روزنامہ خاطرات ناصر الدین شاہ

ربیع الثانی ۱۲۸۲ تا ربیع الاول ۱۲۸۳

بہ انضمام سفرنامہ مازندران

بہ کوشش
مجید عبدالمین



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
تھران - ۱۳۹۵

انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

دوره جدید

۲۳

زیر نظر و اشراف

دکتر مهدی محقق

به یاد کریم اصفهانیان

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست نویسی

یادداشت

عنوان دیگر

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

شناسه افزوده

شناسه افزوده

رده بندی کنگره

رده بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ ق.

روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه ربیع الثانی ۱۲۸۲ تا ربیع الاول ۱۲۸۳: به انضمام

سفرنامه مازندران/ به کوشش مجید عبدالمین.

تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۵.

پانزده، ۴۳۰ ص.

سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ شماره ۶۰۷.

انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی دوره جدید/ زیر نظر و اشراف مهدی محقق؛ ۲۳.

۸-۱۵-۶۲۷۸-۹۶۴-۹۷۸: ۲۵۰/۰۰۰ ریال

فیبا

کتابنامه.

به انضمام سفرنامه مازندران.

ناصرالدین قاجار، شاه ایران ۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ ق. - خاطرات

ناصرالدین قاجار، شاه ایران ۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ ق. - سفرها - ایران - مازندران

Iran -- History -- Qajars, 1779 - 1925

ایران - تاریخ - قاجاریان ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق.

عبدالمین، مجید، ۱۳۴۱ -

محقق، مهدی، ۱۳۰۸ -

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

DSR ۱۳۶۹ ر/ ۱۳۹۵

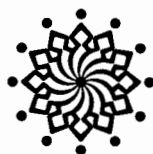
۹۵۵/۰۷۴۵۰۴۲

۴۳۲۹۷۱۳

روزنامہ خاطرات ناصر الدین شاہ

بیچ الثانی ۱۲۸۲ تا بیچ الاول ۱۲۸۳
بدانضام سفرنامہ مازندران

بہ کوشش
مجید عبد امین



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

تھران - ۱۳۹۵

سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

شماره ۶۰۷

روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه (ربیع‌الثانی ۱۲۸۲ تا ربیع‌الاول ۱۲۸۳)
به انضمام سفرنامه مازندران

-
- به کوشش: مجید عبد امین ● ناظر فنی چاپ: کیانوش بیرون‌وند
 - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: کارآفرین ● نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
 - شمارگان ۵۰۰ نسخه ● همه حقوق محفوظ است
-

● ISBN: 978-964-6278-15-8

● شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۲۷۸-۱۵-۸



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

دفتر مرکزی: تهران - خیابان ولی عصر (عج) - پل امیر بهادر - خیابان سرلشکر بشیری

شماره ۷۱ - تلفن: ۵۵۳۷۴۵۳۱-۳ - دورنویس: ۵۵۳۷۴۵۳۰

دفتر فروش: خیابان انقلاب بین ابوریحان و خیابان دانشگاه - ساختمان فروردین -

شماره ۱۳۰۴، طبقه چهارم - شماره ۱۴؛ تلفن: ۶۶۴۰۹۱۰۱

info@anjom

www.anjom.ir

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

فهرست مندرجات

پیش گفتار انجمن.....	هفت
مقدمه مصحح.....	یازده
شهرستانک، ربیع‌الثانی سال ۱۲۸۲.....	۱
سلطنت آباد، جمادی‌الاول سال ۱۲۸۲.....	۱۷
قصر قاجار، جمادی‌الاول سال ۱۲۸۲.....	۲۱
دوشان تپه، جمادی‌الاول سال ۱۲۸۲.....	۲۳
دارالخلافة، جمادی‌الثانی سال ۱۲۸۲.....	۳۱
دوشان تپه، رجب ۱۲۸۲.....	۳۵
جاجرود، رجب ۱۲۸۲.....	۳۹
دارالخلافة، شعبان ۱۲۸۲.....	۶۵
کن، شعبان ۱۲۸۲.....	۶۹
دارالخلافة، رمضان ۱۲۸۲.....	۸۵
جاجرود، شوال ۱۲۸۲.....	۹۱
دارالخلافة، شوال ۱۲۸۲.....	۱۱۳
دارالخلافة، ذیقعدہ ۱۲۸۲.....	۱۱۷
سفرنامه مازندران ذیقعدہ ۱۲۸۲.....	۱۲۳
مازندران، ذیقعدہ ۱۲۸۲.....	۱۲۵
مازندران، ذیحجه ۱۲۸۲.....	۱۴۵
مازندران، محرم ۱۲۸۳.....	۲۱۹
مختلفه دارالخلافة، ربیع‌الاول ۱۲۸۳.....	۲۶۹

توضیحات.....	۲۷۵
فهرست‌های چندگانه.....	۳۲۵
نام‌های اشخاص.....	۳۲۷
جغرافیائی.....	۳۵۰
مدنی، اجتماعی، اداری و واژه‌های خاص.....	۳۶۶
طوایف، ایلات، خاندان‌ها و مذاهب.....	۳۸۱
مأكولات و نوشیدنی‌ها.....	۳۸۵
درخت و گل و گیاه.....	۳۸۶
بیماری‌ها و امراض.....	۳۸۸
حیوانات و حشرات.....	۳۸۹
کتب، روزنامه‌ها و نوشته‌جات.....	۳۹۴
اصلاحات و تغییرات.....	۳۹۶
تصاویر.....	۳۹۸
منابع.....	۴۱۳

پیشگفتار انجمن

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجار بود که بعد از محمدشاه بر تخت نشست و قریب نیم قرن، یا به حساب دقیق تر چهل و نه سال و یک ماه و سه روز با کمال استبداد سلطنت کرد. او تحصیلاتی مرتب نداشت، اما از دوره ولیعهدی به نگارش خاطرات مشغول شد. تربیت وی در عهد جوانی با رضاقلی خان هدایت بود. بر اثر این تربیت هدایت، وی به شعر و شاعری علاقه مند شده بود. از معدود پادشاهان ایرانی است که خاطرات روزانه خود را ثبت کرده است. ناصرالدین شاه فارسی، ترکی، عربی و کمی فرانسوی بلد بود.

وی شش سفر داخلی داشته که به نام‌های: سفرنامه اول خراسان، سفرنامه دوم خراسان، سفرنامه مازندران، سفرنامه عراق عجم، سفرنامه گیلان و سفرنامه قم مشخص شده، سه سفر هم به فرنگستان داشته که آنها سفرنامه اول، دوم و سوم نام گذاری شده، سفرنامه‌یی به عتبات هم در دست است به جز آنها یادداشت‌های روزانه هم دارد.

ناصرالدین شاه خاطرات خود را در زمان معین نمی‌نوشت. هر وقت فرصتی می‌یافت به ثبت خاطرات و شرح وقایع می‌پرداخت. در پاره‌یی مواقع در حین حرکت به نوشتن مشغول می‌شد. مثلاً سطوری که در حین حرکت قطار نوشته، می‌افزاید: چون قطار حرکت می‌کند و تکان دارد، خوش خط نشده است.

در مواردی خاطرات خود را می‌گفت و کاتبی آنها را می‌نوشت. گاه در نوشتن مرتکب خطاهایی هم می‌شد. در نوشته‌ها یک کلمه گاه به چند املا نوشته شده است: تباطر، طباطر، طباطر؛ مادمازل، مدموزل و مادموزل.

حضور شخص او در اکثر صحنه‌ها و رویدادها خاطرات را به تاریخی دقیق و پر اطلاع بدل کرده است. محتوای این نوع خاطرات را در کتاب‌های دیگر نمی‌توان یافت. سبک نگارش ناصرالدین شاه ساده است. لفاظی و عبارت‌پردازی نکرده است و از نثر معمول زمان خود بهره برده است.

او علاوه بر دیوانی که چاپ هم شده است، داستانی کوتاه هم به نام حکایت پیر و جوان نوشته که در ربیع‌الثانی ۱۲۸۹ به خط عبدالکریم منشی طهرانی کتابت شده، ظاهراً دوبار تا کنون به چاپ رسیده است، بار دوم در ۱۳۸۰ حروف‌نگاری شده آن چاپ شده است.

ناصرالدین شاه از نوشتن یادگاری و خاطره روی بناها و مکان‌های تاریخی ناراحت می‌شد: «مردم به خطوط مختلف و عبارات غریب در دیوارها و محراب به قدری یادگاری و تاریخ سفر خودشان را نوشته‌اند که دیوار سیاه بود. این عادت مردم از عادات ذمیمه و خیلی رکیک است، خاصه در امکنه شریفه که بسیار بی‌ادبی و نهایت حسادت است...»

ناصرالدین شاه به کشورداری چندان عنایتی نشان نمی‌داد و به روابط با کشورهای دیگر اهمیتی قائل نبود. در طول دوره سلطنت خود ۸۳ قرارداد تجاری، سیاسی، سرحدی و امتیازی با دول خارجی بسته است که همه آنها به زیان مردم و کشور ایران بوده است.

ناصرالدین شاه در گرداگرد خود فردی لایق و کاردان نداشت، اگر خود او هم می‌خواست کار کشور را سر و سامان دهد، نمی‌گذاشتند. قتل جاهلانه میرزاتقی‌خان امیرکبیر موجب شده بود که مردان صالح و خیراندیش تن به قبول مسئولیت ندهند، مثلاً هر بار که به میرزا حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی پیشنهاد صدارت دادند، با پیش کشیدن مسئله قتل امیرکبیر از پذیرفتن آن تن زد. ناصرالدین شاه خود می‌گفته است: نوکرهای من و مردم این مملکت باید جز از ایران و عوالم خودشان از جایی خبر نداشته باشند و اگر اسم پاریس و بروکسل نزد آنان برده شود ندانند که خوردنی است یا پوشیدنی!!

او به جای پرداختن به امور مملکت، بیشتر عمر خود را در سفر، سیاحت، شکار، شاعری، نقاشی و مجالست با زنان سپری کرده است. به هر حال آنچه حائز اهمیت است، این است که ناصرالدین شاه با توجه به هنر نویسندگی آثاری از خود بر جای گذاشت که برای تحقیق و بررسی

تاریخ ایران در این دوره مطالعه آنها ضرورت دارد.

کتابی که عرضه شده است، بخشی از آلبوم شماره ۹۷ از مجموعه آلبوم‌های بیوتات است - از صفحه ۱۵۰ تا ۳۱۲ - که در بخش اسناد خطی سازمان اسناد ملی ایران نگهداری می‌شود و در بایگانی شماره ۷۲۲۶/۲۹۵ قرار دارد و دارای ۷۰۰ صفحه است و خاطرات روزانه ناصرالدین‌شاه از ۱۴ محرم ۱۲۷۹ تا ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۲۸۵ ق. است.

در فاصله ۱۲۸۵-۱۲۷۹ ق. شاه به بازی تخته نرد، استماع موسیقی، مطالعه کتاب، تمرین زبان فرانسه، گوش دادن به اخبار فرنگستان که به وسیله مترجمان - بویژه دکتر طولوزون و یحیی‌خان معتمدالملک برایش تلخیص می‌شد - و عکاسی می‌پرداخته و عمده‌ترین سرگرمی او هم شکار بوده است. جزئیات خاطرات در مقدمه فشرده مصحح آمده است.

مصحح گرامی در تصحیح، رسم‌الخط قدیمی و متفرقه را به رسم‌الخط رایج برگردانده‌اند. اغلاط مسلم املائی نظیر: برخواستم، خاندم و ... را اصلاح و به جای خانها، خانه‌ها آورده‌اند و واژگان غلط نظیر: نبط، رزالت، را تصحیح کرده‌اند و مفیدتر و پرکاربردتر از همه علاوه بر فهرست اعلام، فهرست‌های لغات و کلمات مربوط به مشاغل، جانوران، شکار و ... را افزوده‌اند، فرهنگ لغات دشوار و کم کاربرد را هم علاوه کرده‌اند.

امید است که این کتاب مورد استفاده کسانی قرار گیرد که در تاریخ معاصر ایران به بررسی مشغول‌اند، برای مصحح گرامی آرزوی موفقیت روزافزون دارم.

توفیق هدسیحانی

عضو شورای علمی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

مقدمه مصحح

ناصرالدین شاه قاجار، فرزند محمدشاه از بطن ملک جهان خانم مهدعلیا، چهارمین پادشاه سلسله قاجار است. او در ششم صفر سال ۱۲۴۷ق. پا به عرصه وجود نهاد و در روز جمعه ۱۷ ذیقعدة سال ۱۳۱۳ق. در حرم حضرت عبدالعظیم و هنگام زیارت، به دست میرزارضا کرمانی، به ضرب گلوله به قتل رسید. ناصرالدین شاه، طولانی ترین دوره پادشاهی را در میان سلاطین قاجار داشت. او در شب یکشنبه ۱۸ شوال سال ۱۲۶۴ق. به سلطنت رسید و تا هنگام مرگ، نزدیک به پنجاه سال بر مقدرات ایران حاکم بود. بر اساس مستندات موجود، او از اواسط دوران ولیعهدی شروع به نگارش و ثبت خاطرات خود نموده و تا آخرین روزهای حیات خویش - آخرین برگ از خاطرات روزانه ناصرالدین شاه مربوط به ۴۸ ساعت قبل از ترور وی می باشد؛ به این امر مهم اشتغال داشته است که حاصل آن، مجموعه ای است بزرگ و ارزشمند از مطالب خواندنی و پرفایده ای که محققان تاریخ و علاقمندان به وقایع دوره قاجار، بهره ای وافیه و کافی از آن می برند.

آنچه ناصرالدین شاه را در زمینه خاطره نویسی، از بسیاری از دیگر اسلافش متمایز می سازد، این واقعیت است که وی شأن خود را به عنوان یک خاطره نگار، فراتر از واسطه ای صرف، به جهت بیان مشهودات و مسموعات خود دانسته و به ارائه تجربیات و مشاهدات زندگی خویش و صد البته، متأثر از جایگاه و موقعیت سیاسی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی خود پرداخته و با بهره مندی از ذهنی پویا و قلمی توانا، با دقت نظر عالی، این آثار ارزشمند را برای ماندگاری در تاریخ، ساخته و پرداخته است.

حضور مستقیم و از نزدیک او، در بطن وقایع و رویدادها، اهمیت ویژه‌ای به این خاطرات داده است؛ چنان‌که اطلاعات و جزئیات قابل توجه و مستور در این دست‌نوشته‌ها، از دیگر منابع موجود قابل استخراج نبوده و به سختی می‌توان در آنها، به اطلاعاتی مفید و جامع، از آن دست که ناصرالدین شاه در خاطرات خود ارائه کرده است، دست یافت.

ساده‌نویسی و سبک صریح و صمیمانه نوشته‌های او، عدم تأکید وی بر لفاظی و عبارت‌پردازی، و تبعیت نکردن از نثر معمول و متداول زمانه، یعنی همان نثر مصنوع و پر تکلفی که آداب و سنن منشئانه درباری آن را شکل داده بود؛ از دلایل مهم استقبال خوانندگان از روزنامه‌های خاطرات ناصرالدین شاه است.

کتابی که پیش روی خوانندگان عزیز قرار دارد، حاصل استنساخ بخشی (صفحات ۱۵۰ الی ۳۱۲) از آلبوم شماره ۹۷ از مجموعه آلبوم‌های بیوتات است که هم‌اینک در بخش اسناد خطی سازمان اسناد ملی ایران نگهداری می‌شود و به شماره ۲۹۵/۷۲۲۶ بایگانی شده است. این مجلد متضمن ۷۰۰ صفحه می‌باشد، و به شرح خاطرات روزانه ناصرالدین شاه (از تاریخ ۱۴ محرم ۱۲۷۹ تا ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۲۸۵ ق.) اختصاص دارد.

کتاب با شرحی کوتاه درباره اتفاقات پس از مراجعت از سفر فیروزکوه و تصمیم عزیمت به شهرستانک آغاز می‌شود و در ادامه به شرح وقایع روزانه از گشت و گذارهای شاه و حرم به سلطنت‌آباد، قصر قاجار، دوشان‌تپه، جاجرود و کن می‌پردازد. مشغولیات وی در این روزها بسیار متنوع بوده است، از جمله آنها می‌توان به تخته‌بازی (صفحات ۱۳ و ۲۷)، گوش دادن به موسیقی (صفحات ۵، ۱۲ و ۴۲)، صدور احکام (ص ۸۴)، بررسی عرایض و نامه‌ها (صفحات ۷۶ و ۹۹)، خواندن کتاب (صفحات ۱۹ و ۷۳)، تمرین زبان فرانسه (صفحات ۱۱ و ۱۱۷)، گوش فرادادن به اخبار فرنگستان که توسط مترجمین (به طور مشخص دکتر طولوزون و یحیی‌خان معتمدالملک) برای او انتخاب می‌شده (صفحات ۴۱ و ۴۵) و عکاسی (صفحات ۶۵ و ۶۵) اشاره کرد. لیکن مهمترین و عمده‌ترین فعالیت وی در این روزها، شکار بوده است که بخش مهمی از خاطرات روزانه

وی به این امر اختصاص دارد. چنانچه در طول کتاب، پیوسته و به فراوانی، با اصطلاحات مربوط به شکار و نام جانوران و انواع و اقسام اسلحه و وسایل شکار و همچنین مناطقی که در آنجا به شکار می‌پرداخته است مواجه هستیم؛ که از دل این گزارشات، اطلاعات بسیار متنوع و مفیدی از جمله اطلاعات مربوط به تنوعات زیست‌محیطی و اسامی جانوران و اماکن طبیعی قابل استخراج است.

پس از آن و در ادامه، در هفدهم ماه ذی‌قعدة سال ۱۲۸۲ق.، سفر مازندران، به همراه جمعی کثیر از حرم و خواجه‌سرایان، غلام‌بیگان، عمله‌خلوت، وزراء، شاهزادگان، صاحب‌منصبان کشوری و لشکری و افواج نظامی آغاز می‌شود. سفر از سرخه‌حصار در اطراف تهران آغاز می‌شود و پس از گذشتن از شهرهائی همچون رودهن، دماوند، فیروزکوه، سوادکوه، علی‌آباد، اشرف، میان‌کاله، فرح‌آباد، مشهدسر، بارفروش، آمل، محمودآباد، صلاح‌الدین‌کلا، چالوس، کلاردشت، مرزن‌آباد و گچه‌سر، در تاریخ ۲۲ محرم ۱۲۸۳ق. به شهرستانک بازگشته و پس از چند روز اقامت در آنجا، شهرستانک را به قصد شکار در کوههای ورجین و اوشان ترک و در نهایت، در تاریخ ۷ ربیع‌الاول ۱۲۸۳ق. در نیاوران، سفر مازندران به اختتام می‌رسد.

پس از آن شرحی از وقایع و حوادث دارالخلافه و توضیحاتی درباره عزل و نصب‌های حکومتی و تغییر و تحولات انجام گرفته، همچون عزل میرزا محمدخان سپه‌سالار از منصب صدارت عظمائی (ص ۲۷۱) و تغییراتی که در نحوه اداره ولایات و وزارت‌خانه‌ها صورت گرفته ارائه داده است. همچنین اشاراتی به جنگ و درگیری در کشورهای خارجی (ص ۲۷۰) و گزارشاتی از وقایع مربوط به شهرستانها، همچون شورش اهالی بروجرد بر شاهزاده ملک‌آرا (ص ۲۷۰) ارائه نموده است.

شیوه تصحیح

رسم‌الخط نسخه با رسم‌الخط امروزی متفاوت بوده، لذا تمامی کلمات - به ویژه از جنبه پیوسته‌نویسی و جدانویسی - با رسم‌الخط امروزی تحریر گردیده است. همچنین متن

اصلی فاقد علائم سجاوندی و عدم رعایت قواعد پاراگراف‌بندی بوده که در بازنویسی، کلیه این موارد رعایت گردیده است. کلماتی همچون برخواستم، خاندم، نهار و از این دست، به رسم الخط متعارف کنونی تغییر یافته است. کلمات جمع که با حرف «ها» ادغام شده‌اند مانند: خانه‌ها و خواجه‌ها و امثالهم از هم جدا گردیده و به شکل خانه‌ها و خواجه‌ها نوشته شده است.

هرجا افزودن کلمه یا حرفی بایسته دیده شد، آن را در میان دو چنگک [] قرار دادیم. کلمات و جملات تأکیدی و استفهامی را در میان دو خط - - و واژه‌های مغلوّط فارسی-عربی، همچون: غفلتاً، شراکتاً و کلیتاً را به همان صورت اصلی آورده‌ایم.

در بعضی از قسمت‌های نسخه، در نگارش واژگان، اشتباهاتی صورت گرفته (همچون نفط به جای نفت و رزالت به جای رذالت) که ضمن تصحیح این موارد، در بخش اصلاحات و تغییرات، نوع تغییر و صفحه و سطر مربوط به آن نیز مشخص شده است.

اسامی که به زبان لاتین و اکثراً ناقص و غلط نوشته شده، به فارسی و داخل چنگک قرار داده شده است.

با توجه به مراجعه محققین و پژوهشگران عرصه‌های مختلف به این چنین کتابهایی، فهرست‌هایی مختلف و متنوع، همچون اسامی اشخاص، اسامی جغرافیائی، مدنی، اجتماعی و اداری، طوایف، ایلات، خاندان‌ها و مذاهب، مأکولات و نوشیدنی‌ها، درختان و گل و گیاه، بیماری‌ها و امراض، حیوانات و حشرات، و در نیز آخر اسامی کتب، روزنامه‌ها و نوشته‌جات تهیه شده است.

تقدیر و تشکر

تشکر می‌کنم از مجموعه پرسنل سازمان اسناد ملی ایران، به ویژه از جناب آقای امین‌الله آزادیان مدیرکل شناسائی و فراهم‌آوری، سرکارخانم زرین‌کلک مدیرکل اطلاع‌رسانی و خدمات آرشیوی، سرکارخانم هما قاضی و همکاران ایشان در بخش اطلاع‌رسانی.

از دوستان و سروران ارجمندم جناب آقای عمادالدین شیخ الحکامی، جناب آقای سید رضاموسوی میرکلا، جناب آقای بهمن بیانی، سرکار خانم سعیده سلطانی مقدم و سرکار خانم اعظم نجفی کمال تشکر را دارم.

سخن را با تجدید مراتب سپاس و تشکر فراوان از مجموعه پرسنل و مسئولین محترم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به پایان می‌برم، سپاس ویژه دارم از جناب آقای دکتر مهدی محقق ریاست انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، جناب آقای دکتر توفیق سبحانی و سرکار خانم فاطمه بستان شیرین که با تلاش پیگیر و مستمر خود، شرایط لازم جهت چاپ هرچه بهتر کتاب را فراهم آوردند.

با توجه به بضاعت اندک این حقیر، به احتمال قریب به یقین، در این تصحیح لغزش‌ها و اشتباهاتی روی داده که امیدوارم سروران و فضلا، این نقصان را بر بنده ببخشایند و با تذکرات کارشناسانه خود، حقیر را مرهون محبت‌های خویش سازند.

مجید عبدالمین

بهار ۱۳۹۵



بعد از معاودت از سفر فیروزکوه، چنانچه سبق ذکر یافت، در نیاوران توقف شد. اوّل ورود تا یک هفته هوا خوب بود؛ به طوری که شب‌ها سنجاب^(۱) می پوشیدیم؛ بعد رفته رفته گرم شد به شدّتی که نمی توان نوشت؛ ایداً نسیم و باد نبود، اگر هم بادی می وزید گرم بود. دور و اطراف عمارت و اندرون‌ها هم به طوری کثیف شده بود که تحریری نیست. یکروز هم رفتم شهر، عصری برگشتم اما از گرما و بی خوابی شب پیش، از گرما بسیار بسیار بد گذشت. هوای شهر طوری بود که نوشتنی نیست. به این جهات رفتن شهرستانک لازم شد. اخبار شد که روز سه شنبه ششم شهر ربیع الثانی برویم شهرستانک. این مدّت که در نیاوران بودیم، اغلب روزها مشغول کارهای دولتی و غیره بودیم. سپه سالار^۲، آقامستوفی^۳ وزیر خارجه^۴، [و] سایر نوکرها کلاً در شمیران منزل کرده بودند. حسام السلطنه^۵ به فارس، اسکندر خان سردار به خوی؛ احمد میرزا^۶ به ارومیه مأمور شدند. کتابچه های ولایات دیده شد. میرزا قهرمان^۷ با لقب مشیر لشکری مرخص شد برود. مشیر^۸ فارس با خلعت شرابه^(۲) مرخص شد. سپه سالار کتابچه قانون نظامی که نوشته بود با حضور جمعی آورد. حسنعلی خان^۹ وزیر مختار پاریس^[۱۵۰] همه را خواند؛ بنا شد اجرا شود. در این بین‌ها آقامحمد حسن^{۱۰} باز سفیه شد، حرف های پرت و چرندیات عجیب و غریب می زد، بالمرّه دیوانه زنجیری شده بود؛ از خلوت و مُهرداری و غیره بالمرّه اخراج شد. مُهرداری را به پاشا خان امین الملک^{۱۱} دادند، اما هنوز حضور نیامده است. تفنگدار و ریش سفیدی عمله خلوت را هم به حاجب الدوله^{۱۲} به علاوه فراشباشی گری داده شد. غله های ولایات را هم تحویلداریش را به امین خلوت^{۱۳} دادند، او را آوردند حضور در نیاوران، خیلی به او خندیدیم. از آب قناتش که تازه در او آمده بود صحبت شد.

۱. سنجاب: کلجه یا کلجه نوعی جامه آستین کوتاه بوده که به روی قبا می پوشیدند و بسته به جنس آن

نام های متفاوتی داشته، همچون کلجه سنجاب، کلجه خز، کلجه دولانی.

۲. خلعت شرابه: خلعت زربفت. سرداری ترمه زربفت با منگوله های طلایی.

خلاصه؛ روز سه‌شنبه ششم، صبح زود، وقت نقاره‌خانه از خواب برخاستم. دیشب [انیس الدوله]^{۱۳}...^۱ شده بود. رفتم حمام بلغار؛ بسیار بسیار سرد بود. زود رخت پوشیده، آمدم از درخواجه‌ها- یعنی از اندرون- رفتم به کوچه زنانه، مابین باغ انیس الدوله و اندرون. از در آنجا سوار اسب کبود والی^{۱۴} شده راندم. عین‌الملک^{۱۵} بود [و] کشیکچی باشی؛^{۱۶} با عین‌الملک صحبت‌کنان رفتیم زیر منظره. دم چادر، علی‌رضاخان^{۱۷} را دیدم، گفت فردا نمی‌آیم. امیرآخور^{۱۸} هم در حصارک است؛ تفنگداری محصل^۲ شد او را بیاورد؛ گفته بود دو روز دیگر از راه اوشان می‌آیم.

حاجب‌الدوله دم دره بود، چون دیشب آمده بود که نگذارد بُنه^۲ [و] چیزی برود. با او و عین‌الملک صحبت‌کنان راندم بالای قلّه. در هیچ جا مکث نکرده، به توچال رفتیم. در کوه برف باز خیلی بود. در توچال افتادیم به ناهار. مصطفی قلیخان از دیشب آمده بود شکار پیدا بکند؛ بالای یخچال بود.

بعد از ناهار، من سوار شده رفتم بینم چه می‌کند. خودش آمد گفت زیر یخچال شکار بود، رفتند پائین؛ گفتم برو مرجک‌نو. آنجا هم رفت و آمد چیزی ندید. ما هم سوار شده راندم پائین، یک‌راست رفتیم منزل. در یورت^۴ همه‌ساله چادر زده بودند. آب چشمه خیلی خیلی بود؛ بسیار سرد و خوب، بسیار ذوق کردم. هوا خیلی گرم بود. در بین راه دو سه دسته شکار پُرزور دیدم. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدم. هندوانه خوردم. محقق^{۱۹} تاریخ احوالات بنی‌امیه را خواند. ده عدد ماهی، تورچی‌ها گرفتند؛ خیلی ماهی دارد. گربه سفیده که فیروزکوه داشتم، همراه است. به علاوه یک گربه بُراق کوچک که توران‌آغا^{۲۰} در شمران آورد، با یک گربه زرده کوچک که عین‌الملک در شمران آورد، هر سه هستند؛ بازی می‌کنند.

۱. یک کلمه مخالف ادب تحریر نشد. در ادامه نیز این حذفیات تنها با ۳ نقطه مشخص شده است.

۲. محصل: مأمور و مراقب. گماشته شدن به قصد انجام کاری.

۳. بُنه: بار و اسباب سفر. (فرهنگ لغت عمید)

۴. یورت: محل خیمه و خرگاه. (دهخدا)

گره زرده محققى که در فیروزکوه همراه بود، به [هنگام] ورود شمران، دو سه روز دیگر گم شد، دیگر هیچ آثاری از او نشد. بعضی می گفتند محقق خودش دوباره او را دزدیده برده است. محقق می گفت شوهری^{۲۱} چوبش می زد، گرفت از دیوار پرت کرد. خلاصه؛ این روزنامه این سفر را مثل سفر فیروزکوه، وقایع هر روزه را نخواهم نوشت، مگر آنچه شکار می شود، و اتفاقات عجیبه ذکر خواهد شد؛ انشاءالله تعالی.

کسانی که همراه هستند از حرم خانه و غیره از این قرار است. نواب^{۲۲} و سایر حرم خانه نایب السلطنه^{۲۳} هم در نیاوران مانده اند.^[۱۵۱]

حرم خانه: انیس الدوله، شمس الدوله^{۲۴}، شیرازی کوچکه، زهراسلطان، معصومه. کنیزها زعفران باجی، زبیده^{۲۵}، تاج گل، اقول بکه^{۲۶}، خان سلطان، یوشی^{۲۷}، مادر یوشی و لیلا هم هستند. هاجری، خورشید، نظاره خانم.

خواجها: آقاسلیمان، حاجی فیروز. حاجی علی پسر که از خانمش قهر کرده؛ او هم آمده است. آقامحراب. آقاعنبر هست اما ناخوش است. آقاعلی کوچک.

غلام بچه ها: آقاجیه^{۲۸}، سیاچی^{۲۹}، ماشاءالله، حسین خان^{۳۰}، ...^۱، ملیجک^{۳۱}، ماچکی، شوهری، توران آغا هم با دایه اش آمده است. جعفری^{۳۲} برادر سیاچی هم آمده است.

نوکرها و غیره: عین الملک، نوری^{۳۳}، تیمور میرزا^{۳۴}، رحمت الله خان، حاجی مصطفی قلیخان، شاطر باشی بزرگ و کوچک^{۳۵}، کاظم خان، آقاموچول^{۳۶} پسر میرآخور، کشیکچی باشی، طولوزون^{۳۷}، میرزا کاظم^{۳۸}، حکیم باشی نظر علی، حاجب الدوله، یحیی خان^{۳۹}، محقق، محمد علی خان^{۴۰}، نور محمد خان، حسین خان، افشاربیک^{۴۱}، آقاعلی^{۴۲}، علی رضاخان آمد اما چشمش درد می کرد، تازه خوب شده بود. میرزا علی نقی^{۴۳}. امیرآخور هم سه روز بعد آمد، اما ناخوش است.

وصاف^{۴۴} هم سه روز بعد آمد. حاجی میرزا علی مقدس^{۴۵} پنج روز بعد آمد.

آقاابراهیم آبدار^۶، آقاداتی^۱، دهباشی، غلامعلیخان، ماچکی بزرگ، حسینعلی. آقا یوسف شهر است، به علت درد پا. قهوهچی باشی، حسن قهوهچی. آقافرج خاصه تراش به زیارت قم رفته است. حاجی حیدر[و] قربانعلی هستند. از فوج دوم پانصد نفر قراول است. آجودان باشی^۲ هست. دو شب پیش از این که بیائیم شهرستانک، دلبر را از شمران صیغه کردند، ... شد.^[۱۵۲] میرشکار و اتباعش هستند اما ولی را با برادرش در شمران عرض کرد دواندند به ولایت؛ آنها نیستند. دو قوش قزل، بچه قوش من که در سفر فیروزکوه آورده بودند، خودم خوب رسانده‌ام؛ همراه هستند؛ کبک و فرّه را هر روزه خوب می‌گیرند؛ کبک و فرّه بسیار بسیار است. در کله گيله و سایر جاها هر روز شکار می‌شود. تورچی‌های قدیمی هستند، هر روز ماهی می‌گیرند؛ این فصل ماهی زیاد است و درشت.

روز [پنج‌شنبه] ۸ به لوارک رفتیم. شکار زیادی بود. موسی و رحمت‌الله رفتند سر بزنند. مصطفی قلیخان هم بد دستورالعمل داد، شکارها گریختند رفتند.

روز [جمعه] ۹ به سر چشمه رفتیم، ناهار خوردیم. تا غروب لا سکنت بازی^۳ شد. عین‌الملک، کشیکچی باشی، تیمور و غیره هم بودند. من هشتاد تومان بردم. طولوزون هم بازی می‌کرد. آقا علی آشتیانی، محقق [و] کشیکچی باشی باختند.

روز [شنبه] ۱۰ صبح رفتم به بالای شکرآب، با گلوله از راه دور، سرِ تاخت یک میش را زدم؛ جابجا ایستاد. بعد مصطفی قلیخان رفت تازی بکشد، از جلوی رفت، شکار جان‌بسر شد گریخت رو به شکرآب. همه جا سره را گرفته بود رفته بود، خون زیادی آمده بود؛ آخر پیدا نشد. با کمال کسالت به منزل آمدم.

۱. آقاداتی = آقامحمدتقی باشماقچی مخصوص. (المآثر ص ۵۰)

۲. آجودان باشی = علیقلی خان. (المآثر ص ۵۰)

۳. لا سکنه یا لا سکنت نام نوعی بازی رایج در آن زمانه بوده که متأسفانه اطلاع چندانی از نحوه اجرای آن در دست نیست.

روز[دوشنبه] ۱۲ رستم شکار ارقالی^۱. میرشکار ما را برد بالای سر راه امامزاده داود. شکارها طرف سمت توچال بودند. آدم‌های میرشکار بد سر زدند به شکار؛ عوض اینکه پیش ما بیاید، ریخت به جلگه رفت. در وسط که من ناهار خوردم از آنجا زد رفت به مرجک‌نو.

روز [سه‌شنبه] ۱۳ خودم بدون میرشکار، موسی را برداشته رستم مرجک‌نو. شکار زیادی بود، موسی رفت سر زد، من در سنگ چین نشستم. شکار نیامد، رفتند طرف راه شکرآب. ابوالقاسم‌بیک را آنجا گذاشته بودم که نگذارد شکار از آنجا برود.

روز[چهارشنبه] ۱۴ در منزل توقف شد. به عکاسی و نقلِ نَقال و تار غلام‌حسین^۲ و خواندن حاجی حکیم روز گذشت و تماشای عکس‌ها با دوربین.

روز[پنج‌شنبه] ۱۵ به سفاهت مصطفی قلیخان به مرجک‌نو رفتیم. شکار زیادی بود، باد بد بود همه گریختند. تیمور میرزا هم همراه بود. بعد از یأس از شکار، رفتیم برای توچال در جایی که آب جمع می‌شود دریاچه می‌شود. یک‌دسته شکار از گودال مرجک‌نو می‌ریخت به آنجا. ما رسیدیم، میرشکار و غیره بودند. اسب دیوزاد را سوار بودم. تاختم رسیدم به کل شکار؛ چهارپاره^۳ انداختم، نخورد. بعد رفتیم به یخچال تماشا کردیم. خیلی یخ داشت و آب‌های یخی و برفی گوارا. بعد با کمال کسالت آمدیم پائین، نزدیک کله‌گیله در^۴ آفتاب‌گردانی که ناهار خورده بودیم نماز کردیم. هندوانه خوردیم، چای خوردیم. علی‌رضاخان بود، یحیی‌خان، میرزا علی‌نقی، حسین‌خان و غیره - یعنی در آفتاب‌گردان بودند -. غروبى مراجعت شد به منزل.

در این روزها در شهرستانک از بیرون و اندرون اغلبی ناخوش شده‌اند. ناخوشی رطوبت و اسهال و غیره. کسان معروف که ناخوش شدند و خوب می‌شوند:

۱. ارقالی، ارغالی: قوچ وحشی

۲. ۴پاره، چهارپاره یا چارپاره، نوعی تفنگ و گلوله تفنگ که چهار یک گلوله‌های عادی است. (دهخدا)

۳. اصل: به .

موچول خان^{۲۸}، عکاس باشی^{۲۹}، میرزا علینقی، طولوزون، تیمور میرزا، ماچکی بزرگ، ماچکی کوچک، میرآخور، آقاعنبر، خورشید، زن عمو، هاجر، دایه توران آغا، کنیزهای انیس الدوله، ماشاءالله خان و غیره و غیره و غیره. از قراری که می‌گویند ملاقاسم، روضه‌خوان معروف یک هفته می‌شود که فوت شده است، خدا بیامرز.^[۱۵۳]

روز جمعه ۱۶ صبح از خواب برخاستم. دیشب [زهر] ... شده بود. رخت پوشیده، از درخواجه‌ها سوار شدیم. مصطفی قلیخان با اتباعش دیروز رفته‌اند به لونیز برای ترتیب جرگه کفو^۱. راندم، از راه بغله چشمه رفتم بالا. دم منزل عین‌الملک، عین‌الملک بود، آمد از شکار دیروزش که تا میدانک رفته بود تعریف کرد. بعد کاغذی نصرت‌الدوله^{۵۰} به او نوشته بود، کاغذی هم عزت‌الدوله^{۵۱}؛ هر دو را گرفته خواندم. عزت‌الدوله نوشته بود جان‌باجی سه روز است که مرده است. یعنی خواهر بزرگ شاه مرحوم^۲.

خلاصه راندم؛ بالای چشمه کبکی بود، قوش ابوالحسن خان را گرفته انداختم؛ برد پائین گرفت. به فال میمون گرفته، رفتیم صحرای کله‌گیله؛ آفتاب‌گردان زدند، ناهار خوردیم. محمدصادق و حسین قلیخان را فرستادم بروند کوک داغ شکار پیدا کنند، آنها رفتند. بعد از ناهار حسینقلی خان آمد گفت شکار هست. سوار شده راندم. یحیی خان، محمدعلی خان، حسین خان، میرزا علی نقی و غیره همه را در آفتاب‌گردان گذاشته، خودمان مختصراً رفتیم. من، ابراهیم بیک نایب، رحمت‌الله خان، حسین قلیخان، آقا ابراهیم، دهباشی، حاجی حسن، آقا کشی خان، ابوالقاسم خان، حیدربیک، عظیم‌بیک، آقاییک [و]، تازی‌ها؛ از راه تازه ساخته دهباشی رفتیم بالا. اسب قزل‌خانه‌زاد که تازه از سوغان‌خانه^۳ درآورده،

۱. جرگه کفو = ترکیب دو کلمه جرگه، به معنی محاصره شکار توسط عده‌ای سپاهی یا شکارچی به قصد هدایت آنها به جهتی تعیین شده و کلمه کفو که ناحیتی است در کوه‌های البرز.

۲. مقصود از شاه مرحوم، محمدشاه قاجار پدر ناصرالدین شاه است.

۳. سوغان: دواندن و ورزش دادن اسب برای شرکت در مسابقه است. (دهخدا)

سواری کرده‌ام سوار بودم. رفتم بالا؛ محمدصادق آمد گفت شکارها پائین خوابیده‌اند. با زحمت زیاد پیاده رفتم مارُق؛ مارُقش دور بود. محمدصادق را فرستادم بالا که به رحمت‌الله‌خان کلاه بکند بیایند سر بزنند.

تا او رفت، شکارها بادِ آنها را خورده بودند؛ جنبیدند به طرف بالا. میش و برّه بودند، من دیدم می‌روند. تفنگ گلوله‌زنی دراز که دست میرشکار است گذاشتم روی سنگ، انداختم. چیزی نیفتاد، بعد چهارپاره هم انداختم چیزی نیفتاد؛ بسیار اوقاتم تلخ شد. محمدصادق آمد گفت یک میش زخمی شده است. من به دهباشی گفتم برو آن‌جائی که گلوله انداختم، درّه دارد بین؛ گاه است شکار آنجا افتاده است. دهباشی رفت؛ ما هم پیاده رفتیم بالا. زیاد عرق کردم، هوا هم گرم بود. دوربین انداختم برای زخمی، دیدم دوازده عدد قوچ کهنه رَم خورده، بالا می‌روند. آنها را درست پائیدم تا رفتند از گردنه [ای که] به طرف چادرهای ما نگاه می‌کند.

بعد به سمت پائین دوربین انداختم که از دهباشی اثری باشد. دیدم دهباشی سوار قاطری است، جلویش را می‌کشند، یکی هم عقب دهباشی است. چیزی هم روبروی دهباشی بالای قاطر است، به رویش جاجیم^۲ سیاه انداخته است اما دو تا دست مثل دست شکار از لای جاجیم درآمده است. آقاکشی‌خان را فرستادم پرسد چه چیز است. یک‌بار [دیدم] دهباشی داد می‌زند که ببرم منزل یا اینجا باشم؟ معلوم شد شکار است که پیدا کرده است؛ گفتم باشد. ما هم سوار شده رانندیم به راه آهار.

از آنجا رفتیم بالای سرکش؛ قوچ‌ها را به رحمت‌الله‌خان گفتم برود پیدا کند؛ آقاییک‌تفنگدار هم با او رفت. ما ایستادیم؛ یکبار دیدیم آقاییک کلاه می‌کند. رفتیم؛ گفت

۱. ماهرخ، مارُخ یا مارُق، اصلاً اصطلاح شکار است به معنی مواظب و مراقب بودن و کمین توله شکاری در اطراف شکار است تا وقتی شکارچی سر برسد و توله شکار را رم دهد. (فرهنگ لغات عامیانه)

۲. جاجیم: پارچه کلفت شبیه پلاس. (دهخدا)

یک‌دسته شکار از طرف پائین دویندند آمدند بالا. من خیلی نگاه کردم، چیزی ندیدم. رحمت‌الله‌خان هم آن دورها بود. یک‌بار دیدم او کلاه می‌کند که شکار پائین است، بروید جلوی من باز تاخته، رفتم پائین. بعد پیاده شده، شکارها را دیدم آن پائین جمع شده ایستاده‌اند. پیاده دویدم که بالای سرشان را بگیرم، خیلی راه رفتم؛ دیدم شکارها همان‌جا ایستاده‌اند.

عرق زیاد داشتم، کله‌ه را هم بالا گذاشته نیاورده بودند. لابد سرداری‌های آقا‌کشی‌خان و ابوالقاسم‌بیک را وارونه کرده پوشیدم. شکارها باز رو به پائین رفتند. من باز دویده، پشت سنگی رفتم نشستم. ابوالقاسم‌بیک را فرستادم پائین، گفتم اگر شکار پائین آمد، سر بزنند بیاید بالا.

او رفت؛ من بودم [و] آقا‌ابراهیم؛ شکارها را من گم کردم. یک‌بار دیدم آقا‌ابراهیم می‌گوید^(۱۵۴) شکار آمد. نگاه کردم دیدم شکار به آن طرف زده بوده است، دوباره می‌دوند می‌آیند راست به طرف ما. گفتم آقا‌ابراهیم بخواب؛ خودم هم خوابیدم. شکارها آمدند؛ همه قوچ بودند. همان قوچ‌هائی که سابق با دوربین دیدم، از طرف دست راست می‌آمدند بالا. قدری دور بود، تفنگ گلوله دولوله پیشکشی عین‌الملک را گرفته، انداختم. گلوله به یکی خورد، از رانش خُرد کرد، همان‌جا ایستاد؛ یعنی کون نشست؛ باقی رفتند. برخاستم تفنگ چهارپاره را گرفته، دویدم که دوباره زخمی را بزنم، باز برخوردیم به کل قوچ. چهارپاره‌ها را از نزدیک میان کل خالی کردم. به اکثری خورد اما چیزی نیفتاد. بعد از دقیقه [ای] تازی‌ها یکی را که زخم چهارپاره داشت گرفتند. قوچ یازده ساله بود. زخمی اولی گلوله خورده بود، دوباره گلوله انداختیم، از ترس دوید رو به پائین. کم‌کم رفت. آقا‌ابراهیم و غیره از عقبش رفتند- هنوز پیدا نشده است-.

۱. سرداری: نوعی لباس بلند مردانه که پشتش چین داشته و روی لباسهای دیگر می‌پوشیده‌اند. (فرهنگ

آمدن پائین هندوانه خوردم. خیلی خیلی خسته و عرق‌دار بودم. محمدصادق را پیدا کرده، اسب و تازی دادم پی زخمی فرستادم. خودم آمدن منزل، رفتم حمام. آقاییک و عظیم‌بیک تفنگدار را دوباره آنجائی که به شکارها تفنگ انداخته بودم فرستادم بروند، تفنگ دولوله مصطفی قلیخان مانده بود، بیاورند. آقاییک که رفته بود آنجا عقب تفنگ می‌گشت، یک قوچ بزرگی ده ساله هم آنجا افتاده مرده، حرام شده بود. غروبى آورد منزل، بسیارسیار ذوق کردم. حیدربیک تفنگدار را به لونیز فرستادم، به میرشکار بگوید که فردا جرگه نکند؛ همان‌جا باشند برای پس‌فردا انشاءالله—از بس خسته بودم—. یک لنگه خایه قوچ بزرگ را هم برای میرشکار دادم برد. امروز دو قوچ بزرگ یازده ساله زدم. —جان‌باجی نمرده است، نوش‌خانم مُرده است—.

روز شنبه ۱۷ به علت خستگی شدید در منزل توقف شد. رحمت‌الله‌خان عقب زخمی رفته بود، دست خالی آمد؛ پیدا نکرده بود. یک موشِ آبی بزرگ عصری با تفنگ مجلسی دم رودخانه زدم؛ به خرس و خوک شبیه بود.

روز یکشنبه [۱۸] صبح یک‌ساعت و نیم به دسته^۱ مانده از خواب برخاستم. [شیرازی] کوچکه ... شده بود. رفتم حمام، بعد رخت پوشیده سوار شدیم، راندیم برای جرگه کفو. راه‌ها [را] سیل بسیارسیار خراب کرده بود. یک کوه را زیر قریه شهرستانک، بهمن و سیل بالمره کنده بود آورده بود پائین توی رودخانه. راه لونیز را هم سیل چنان ضایع کرده بود که اسب به صعوبت رانده می‌شد. از لونیز گذشته، رفتم نزدیک جرگه‌گاه؛ زیر بیدی نشسته ناهار خوردم. از بی‌خوابی کسالت داشتم.

افشاربیک، آقاعلی آشتیانی، محقق، عکاس‌باشی، میرزا علی‌نقی، حسین‌خان، نورمحمدخان، حاجی میرزا علی، محمدعلی‌خان و غیره بودند. آقاابراهیم، آقاداتی، دهباشی و غیره بودند. سیاحی، ملیجک، ماشاءالله‌خان، حسین‌خان [و] آقامحراب بودند. سر ناهار،

۱. دسته: اصطلاحی بوده که برای ساعت ۶ صبح به کار می‌رفته است.

میرشکار یک نفر از موزیکانچی‌ها را برای خبر فرستاده بود، بسیار بسیار خوشگل بود، اسمش غلام حسین قره‌نیچی بود، زیاد خوشگل بود.

خلاصه، ناهار خورده سوار شدیم. تفنگ‌دارها و غیره پیاده آمدند. یحیی‌خان [و] حکیم طولوزون بودند؛ و صاف هم بود.

رحمت‌الله‌خان، کشیکچی‌باشی و غیره بودند اما به جرگه نیامدند.^[۱۵۵] زیر سنگ معهود نشستیم. همه تفنگ‌دارها و غیره نشستند به جز قهرمان‌بیک که نیامده است؛ همه تفنگ‌دارها بودند. پیاده درآمد؛ جرگه بسته شد. شکار زیادی آمد. شانزده عدد من زدم، تازی‌ها هم گرفتند. آقامحراب هم یکی گرفت. به قدر بیست عدد را هم چه آزاد کردم، زنده بودند. چه آمد، ابدأ نه زدم نه تازی کشیدند، رفتند مرخص شدند. حیوان‌ها خیلی خسته می‌آمدند، دیگر توبه کرده‌ام هیچ وقت جرگه نکنم؛ مگر ارقالی. اگر بشود جرگه بکنم، تکه‌بز را ابدأ جرگه نکنیم؛ انشاءالله.

یکی را هم با تیرکمان زدم، اما باز ولش کردم رفت. سه ساعت به غروب مانده [جرگه] تمام شد. خیار خورده، چای خوردم. نماز کرده، سوار شده برگشتیم به منزل. غروبی رسیدیم منزل. از دم چادر امیرآخور گذشتم، پایش باد کرده بود درد می‌کرد؛ دوش گرفته بودند. دم چادر رفتم حرف زدم. عین‌الملک هم آنجا بود. شعاع‌السلطنه^{۵۲} هم از شهر آمده بود، آنجا بود. بعد آمدیم دم سراپرده؛ سپه‌سالار، وزیر خارجه، دبیرالملک^{۵۳}، معیرالممالک^{۵۴}، حسنعلی‌خان [و] ناصرالملک^{۵۵} را که خواسته بودیم، امروز آمده بودند. دوشب هستند، باز می‌روند. با آنها صحبت کردم. والسلام.

روز دوشنبه [۱۹] در منزل توقف شد. با صحبت سپه‌سالار و سایرین و اتمام کارها گذشت، الی غروب.

روز سه‌شنبه [۲۰] سپه‌سالار و سایرین رفتند. دبیرالملک مانده بود؛ برای خواندن

۱. چه: چه. به فتح اول و عدم ظهور هاء در فارسی علامت تصغیر است. (دهخدا)